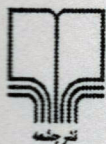


# مخلوقات غریب

حسین سناپور



## فهرست

۷	.....	هور خشک
۲۱	.....	جایی که مُرده‌ها می‌خوابند
۳۷	.....	پرسه‌زن
۴۳	.....	این همه بالا
۵۱	.....	کتابِ زمان
۶۳	.....	مردی از فولاد
۷۷	.....	دوبه‌دو
۸۳	.....	کوک
۹۳	.....	دوم‌شخص قاتل
۱۰۷	.....	فوت

## هور خشک

ده برابر بودن حقوقش نبود. گنبد آن سروکله زدن با دله دزدهای توی کارخانه هم نبود. گنبد سروکله زدن با مدیر اداری بر مامگوزید هم نبود. خارش های توی دستم برای دوباره دست گرفتن تفنگ بود. نشستن توی زمین بایری بود که در آن جز جانورها و طلوع و غروب منتظر چیزی نیستی. آدم زن و بچه مُرده‌یی که یکه و یالغوز توی آپارتمان صد و بیست متری ارث پدری اش زنده گی می کند، چه نیازی دارد به سگ دوزدن برای پول یا پیشرفت؟ چه کار دارد با هر کوفتی که آدم‌ها را وامی دارد به معاشرت، به لبخندهای زورکی توی صورت هر ناکسی، به خوردن و خوابیدن و بودن به میل آن جماعتی که دور و برش ریخته‌اند؟ نیازی اگر داشتیم، به این چیزها نبود. به خلوت بود. به مرگ را مزه مزه کردن. اما انگار آمدنی نبود حالاها.

یکی که گویا چند سال پیش برده بودمش شکار، به این رئیسِ حالام نشانی ام را داده بود. آن یارو همان اخلاقِ سگی ساعت‌ها به انتظارنشستم توی یک تکه زمین یادش مانده بود. به این رئیس گفته بود می شود آدم مناسب‌شان باشم. این را از تعریف‌های این رئیس فهمیدم. می خواستند برای این سکوی نفتی که دارند هنوز هم می سازند، توی یک هور بزرگ در جنوب شرقی ترین جای کشور، یکی باشد که مراقب جان خودشان و تأسیسات‌شان باشد. ده نفر را هم دادند بعد به ام. این